

پیرامون تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان

(سخنرانی در سالن شیر و خورشید تبریز)



پیشه وری

تاریخ و ادبیات

پیرامون تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان

(سخنرانی در سالن شیر و خورشید تبریز)^۱

روز ۱۹ شهریور سال ۱۳۲۴، یک هفته پس از انتشار بیانیه معروف ۱۲ شهریور و اعلام تشکیل حزب (فرقه) دموکرات آذربایجان، سید جعفر پیشه‌وری در سالن تناتر شیر و خورشید تبریز درباره تأسیس حزب و شعارها و اهداف عمومی آن به مدت یک و نیم ساعت برای حاضرین سخنرانی کرد. خلاصه این سخنرانی در شش شماره متوالی روزنامه آذربایجان - ارگان فرقه - تحت عنوان «آقای پیشه‌ورینین نطقینین مختصری» (خلاصه سخنرانی آقای پیشه‌وری) به چاپ رسید. هر چند که خود بیانیه ۱۲ شهریور دارای یک مقدمه مفصل و زیبایی روشن و ساده بود و پیشه‌وری در

^۱ - سالن شیر و خورشید تبریز همان سالن مشهوری است که در دهه اول قرن گذشته بر اساس معماری سالن‌های تئاتر سنت پترزبورگ در تبریز ساخته شد و در سال‌های نخست انقلاب به همراه بخش اساسی ارک تبریز و کتابخانه ملی با تلاش خستگی‌ناپذیر و شبانه‌روزی آیت‌الله ملکوتی و همراهان تخریب شد تا مصلاهی به جای آن‌ها احداث شود. این سالن - که شاهد فراز و فرود هنر نمایش در آذربایجان بود، در دوره حکومت ملی - دموکراتیک آذربایجان وسیعاً برای برگزاری جلسات سیاسی و هنری مورد استفاده قرار گرفت و همین امر یکی از دلایل تشدید «جرم» آن بود که بارها از سوی آیت‌الله ملکوتی یادآوری می‌شد. (ر.ک: «حاج میرزا مسلم ملکوتی: مسجد مسجد شد. ج. ۲. تبریز. آبان ۶۴

سرمقاله شماره اول آذربایجان (فرقه میز ایشه باشلادی) و... نیز درباره اهداف فرقه توضیحاتی داد، ولی سخنرانی حاضر نخستین توضیح مشروح درباره زمینه های پیدایش و اهداف فرقه از زبان رهبر نهضت است. آن چه که می خوانید ترجمه خلاصه این سخنرانی است. عنوان کنونی را من انتخاب کرده ام و توضیحات درون [...] را نیز من به متن افزوده ام.

سیروس مددی - شهریور ۸۴

تقریباً دو سال و نیم پیش در همین سالن با دلایلی اثبات کرده بودم که ایران از این جنگ [جهانی] به سلامت بیرون خواهد آمد. اکنون نیز بر همان عقیده ام. در این تردیدی نیست. زیرا شخصیت های بزرگ جهان در این باره به ملت های ایران تضمین داده اند.

موضوع استقلال، اساساً موضوع قابل بحثی نیست. کسی نمی خواهد آن را انکار کند. مرحوم مساوات - از رهبران سابق حزب دموکرات- به ما توصیه می کرد که از طرح مسأله استقلال اجتناب کنیم. او می گفت: در این باره فقط زمانی می توان بحث کرد که مورد تردید و قابل بحث باشد. استقلال ایران از موضوعات حتمی و غیر قابل بحث است.

من عمداً این مسأله را پیش کشیدم که شعارهای روشن و آشکار حزب مان مورد سوء تعبیر مغرضین قرار نگیرد.

(آقای پیشه وری در این هنگام، در حالی که نقشه ایران را در فضا ترسیم می کرد، افزود:) من به صراحت می گویم حرف ما و خواسته های ما در خارج از این نقشه نیست. بحث ما در درون مرزهای ایران است. اگر همه بار دیگر به این نکته توجه داشته باشند، بحث و تفاهم آسان خواهد شد.

[حاضران در] این مجلس می توانند نطق مفصل دوم مرا به خاطر آورند. آن روز من از طرف ۱۶ هزار آذربایجانی [به نمایندگی] مجلس انتخاب شده بودم. شاید بسیاری از شنوندگان آن نطق [اکنون] در این جا حضور دارند. من آن روز با در نظر گرفتن اوضاع کشور گفتم که به وسیله یک نماینده نمی توان کشور را از فلاکت نجات داد. آن روز من بسیار متأثر بودم. زیرا کارگری با شوق و تائری بزرگ شانه مرا بوسید و گفت: «پرو. به خدا سپردمت. شاید بتوانی دردهای ما را چاره کنی».^۲ من می دانستم، تا زمانی که شرایط فعلی کشور، به ویژه تهران عوض نشود من قادر به انجام آرزوهای آن مرد نخواهم شد. به همین خاطر، من همان روز از مردم کمک خواستم و گفتم: نماینده به تنهایی نمی تواند کاری انجام دهد؛ مردم باید دست به دست هم دهند و چاره ای برای دردهای خود پیدا کنند.

^۲ - پیشه وری در آژیر مورخه ۲۶ خرداد ۲۳، صحنه های تأثرانگیزی از مشاهدات خود در آذربایجان و به ویژه تبریز از جمله درباره آلام و توصیه های زحمتکشان تبریز بیان کرده است. «... پیرمرد افسرده ای از جای برخاست، مجلس ساکت و آرام بود. اجازه گرفت. سخن آغاز کرد. لکه های درشتی که روی پالتوی کهنه این ناطق پیر بود، نشان می داد که به سخت ترین کارهای شیمیایی کارخانه چرم سازی اشتغال دارد. ... تأثر مرد شدید بود. ... با زبان ساده کارگری حرف های معنی دار می زد: رفقا... گول نخورید. من از این آزادی ها خیلی دیده ام. ما آمدم زیر ببرق ستارخان قیام کردیم. چند نفر بیشتر نبودیم. ... حمله کردیم، خون ریختیم، یونجه خوردیم، مشروطه و آزادی گرفتیم ولی طولی نکشید ارتجاع در زیر عنوان دیگر سر در آورد. سردارمان را کشتند، خودمان را با ترکه چوب سنجد آن قدر زدند که ناخن هایمان ریخت. ... من نخواستم شما را بدبین و مأیوس کنم... ولی غفلت نکنید، فراموش ننمایید که اگر این بار ارتجاع غلبه کند... از آزادی و آزادی خواهی ریشه ای روی زمین نخواهد ماند. مرد در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود دست فرزند خود را گرفته از سالن خارج گردید. حضار همگی گریه کرده بودند.» (به نقل از «از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات آذربایجان. علی مرادی مراغه ای. تهران. اوحدی. ۱۳۸۱ ص. ۲۸۰)

پس از آن که به تهران رفتیم و وارد مجلس شدم یأس و ناامیدی ام تشدید شد. آن جا شاهد بی جواب ماندن هزاران تلگرام و عریضه دادخواهی گشتم. متوجه شدم که بسیاری از اشخاصی که وارد فراکسیون آزادی شده اند- فراکسیونی که با آن همه شور و شوق برای تشکیل آن کوشیده بودیم- اهداف بسیار کوچک و غرض آلودی را تعقیب می کنند. موفق شدم بار دیگر به تجربه دریابم که تمام مجلس و سازمان های دولتی، آلت دست سه - چهار نفر مرتجع مغرض، دزد، دروغ گو و حقه باز است.^۳

این مشاهدات تاثیر بزرگی بر روحیه من گذاشت. می دانستم که آب من و و خانئانی که کرسی های مجلس را اشغال کرده اند به یک جو نخواهد رفت و احساس می کردم که این راهزنان به این آسانی راضی نخواهند شد که من میان شان باشم. از این نظر، با استفاده از فرصت حرف هایم را زدم. احتیاجات ۱۶ هزار آذربایجانی را که مرا انتخاب کرده و به مجلس فرستاده بودند گفتم. حرف هایم را با دقت بسیار و با سکوتی عمیق گوش کردند و تأیید کردند. ولی این تأیید ها، غیر از پرده ای سیاه برای استتار خیانت هایشان چیز دیگری نبود. به محض آن که فرصت دست شان افتاد پیش خود گفتند: «مثل این که این آذربایجانی از آن هایی نیست که سر جایش بنشینند، باید از این جا دورش کرد.» و با پستی ای که در شان روباه هاست با اعتبارنامه من مخالفت کردند.

^۳ - از ۱۳۴ نماینده مجلس چهاردهم ۵۷ فنودال بزرگ، ۴۳ دیوانسالار (عمدتاً دیوانسالار- فنودال)، ۱۳ تاجر بازاری (قسمت بازاری - فنودال و یا بازاری - دیوانسالار)، ۸ روحانی بزرگ (۲ تن از آنان روحانی - فنودال و ۲ نفر دیگر روحانی - دیوانسالار) بودند. چنان که ملاحظه می شود مجلس ۱۴ کماکان مجلس علی العموم مجمع مالکان بزرگ و اشرافیت ارتجاعی ایران بود. پیشه وری با توجه به این نکته حتی از سال های انتشار حقیقت مجلس را مجلس اشراف می نامید. برای اطلاع بیشتر درباره ترکیب طبقاتی و سیاسی مجلس چهاردهم ر. ک به: نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی. ج. ۴، نمایندگان مجلس شورای ملی. تالیف زهرا شجیعی. تهران. انتشارات سخن. بهار ۷۲

با این همه مایوس نشدم و با کمک آزادی خواهانی که حول جبهه آزادی گرد آمده بودند، مبارزه را شروع کردیم. افسوس که مقالات آتشین و جملات شدید [الحن] ما بی تأثیر و بی پاسخ ماند. تهران تکان خورد، ولی به سمت ارتجاع، ولی به سمت پاپمال کردن حقوق خلق ها.

وضعیت سرانجام چنان حاد شد که به یقین دانستم که از ماندن در تهران و مقاله نوشتن و نطق کردن ها نتیجه ای حاصل نخواهد شد. به ناچار به فکر کردن درباره بحث های طولانی ای پرداختم که یک سال قبل، این جا. در تبریز داشتیم.

این طرح بسیار ساده بود. بسیاری از هم مسلکان من در تبریز، با طرح این نکته که از تهران کاری ساخته نیست، گفتند: «باید از آذربایجان شروع کرد. باید اول این جا را اصلاح کرد. باید با نیروی خلق آذربایجان در این جا حکومت ملی به وجود آوریم. تهران، سر ارتجاع و مرکز استبداد است. [تهران] مخالف تمام جنبش های اطراف است. در وحله اول باید از آن جا چشم ببوشیم و مستقیماً همین جا کاری بکنیم»

حقانیت این فکر، زمانی در ذهن من روشن تر جلوه کرد که با مأمورین مسنول دولتی درباره تلگراف های تظلم و دادخواهانه خلق آذربایجان مذاکره کردم. مثلاً بیات^۴ گفت که من از طریق رادیو صحبت کرده ام و دیگر لازم نیست که مردم با عریضه و تلگراف به خودشان زحمت دهند.

^۴ - مرتضی قلی خان بیات سهام السلطان از نامداران خاندان های اشرافی حکومتگر ایران. از متمولین طراز اول ایران بود. بارها نماینده مجلس، نایب رئیس، وزیر و یک بار نخست وزیر شد. در دوره حکومت ملی دموکراتیک آذربایجان به استانداری آذربایجان تعیین شد. به نوشته مؤلف تاریخ رجال ایران همانند دیگر منسوبین طبقه اشراف فرد بسیار خوش گذرانی بود. ر. ک تاریخ رجال ایران. ج. ۴ ص ۶۹

صدر^۵ گفت، هزار تلگراف هم که فرستاده شود من حتی جواب هم نخواهم داد. این حرف ها جواب دیگری نمی توانست داشته باشد. باید با خود خلق حرف می زدیم. آزادی باید با نیروی مشت مردم تأمین می شد! من با این شعار، به پیشنهاد آزادی خواهان آذربایجان از تهران به سمت آذربایجان حرکت کردم.

این جا، پس از آن که با هم مسلک های نزدیک اوضاع داخلی و خارجی ایران و آذربایجان را یک بار دیگر، به صورتی جدی تجزیه و تحلیل کردیم، به لزوم یک حزب مستقل و بزرگ پی بردیم.

این حزب می بایست تحت عنوان دموکراسی- که هدف مورد تعقیب جهانیان [است] و برای همگان مفهوم و آشناست- فعالیت می کرد. ما نیز این نام را پذیرفتیم و به منظور گرد آوردن مردم به دور آن، روز دوشنبه بیانیه مفصلی را منتشر کردیم. مبنای این بیانیه حقوق و اختیاراتی است که مردم آذربایجان در نتیجه احتیاجات خود از دیر باز در راه آن ها مبارزه کرده است.

ما نمی توانیم تاریخ مبارزه آزادی خواهانه خلق آذربایجان را فراموش کنیم. ارتجاع تهران ضربات بزرگی به آذربایجان زده است. ما نمی توانیم انتظار هیچ گونه امیدی از این رژیم استبدادی که در تهران لانه کرده است داشته باشیم. تهران همیشه سعی کرده است که آذربایجان را تحت فشار نگه دارد. عناصر خانی که در آن جا حکم

^۵ - سید محسن صدر محلاتی صدرا لاشراف از مرتجعان مشهور و بدنام نیمه اول قرن گذشته ایران. روضه خوانی بود که به دربار قاجاری راه یافت و زمانی که محمدعلیشاه مجلس را به توپ بست و باغ شاه قتلگاه آزادی خواهان گشت، بازجوی آزادی خواهان بود به همین خاطر بعدها همواره از او به عنوان جلاذ باغ شاه نام برده شده است. صدر از جمله مستبدینی بود که مانند بسیاری دیگر در دولت های «مشروطه» قاجار و پهلوی سهیم بود و در دشمنی با آزادی خواهان آذربایجان نامی به هم زده بود. او یکی از رجال ارتجاعی اوایل قرن است که از همان سال های نخست مورد حملات سید جعفر پیشه وری بود.

می رانند، حتی یک لحظه نیز از نابود کردن رهبران ما و شکستن غرور ملی ما صرف نظر نکرده اند.

کشانده شدن خاننازه سردار بزرگ خلق آذربایجان، ستارخان به تهران و کشته شدن او هنوز از یادها نرفته است.^۶

آن روزهایی که مستبدین مداخله ستارخان در امور دولت را گناه بزرگی محسوب کرده و او را در پارک اتابک محاصره نموده بودند، در خیابان ها، کوچه ها و خانه های تهران، مال و جان و ناموس مردم به دست تفنگچی های بختیاری لگد مال می گشت. مرکز نیز به جای تنبیه آنان، خان ها را به وزارت و صدارت منصوب می کرد.

تهران همیشه از نام آذربایجان وحشت نموده و با کسانی که این نام را بر زبان آورده اند، بی رحمانه رفتار کرده است. ستم هایی که در حق مرحوم شیخ محمد خیابانی - که پس از سردار ملی افتخار آذربایجان بود- کرده شد، شاهد این امر است.

من همان روزی که اعتبار نامه قاتل او حاجی مخبر السلطنه در مجلس تصویب می شد، شخصاً به عنوان خبرنگار روزنامه حضور داشتم. آن روز نماینده غیرت مند آزادی خواهان ایران، مرحوم سلیمان میرزا به اعتبار نامه این خائن اعتراض کرد. او با حرارت فداکاری های مرحوم شیخ [محمد] به آزادی ایران را بر شمرد و حاجی مخبر السلطنه خجالت نکشید، پشت تریبون رفت و گفت: «بلی من او را کشتم، ولی این خدمت بزرگی است. زیرا خیابانی به کشور خیانت می کرد.»^۷

^۶ - پیشه وری بارها به کشانده شدن ستارخان به تهران و رفتار تهران با او اشاره کرده است. از جمله سخنرانی چاپ شده در آژیر شماره ۱۷۷ - ۱۷۹، مرداد ۱۳۲۳ (منتخب آثار. ص ۳۱۵-۳۲۲)

^۷ - در روزنامه حقیقت. شماره ۵۷ - ۲۰ فروردین ۱۳۰۱ - ۱۰ آوریل ۱۹۲۲) پیشه وری مقاله شدیدالحنی در اعتراض به تصویب اعتبارنامه مخبر السلطنه نوشت. اساس این مقاله

مجلس شورا که با خون قهرمانان آذربایجان برپا شده است، اعتبار نامه این جلا را پذیرفت و او را نماینده ملت نامید. بعد نیز همین خان، به فرمان رضاخان بیش از ده سال رئیس دولت ایران گشت. این پاداشی به خیانت او بود.

تهران با انجام این کار اثبات کرد که سخن گفتن به عنوان آذربایجان را خیانت محسوب می کند. شیخ [محمد خیابانی] را خیلی خوب می شناسید. بسیاری از شما موفق به شنیدن نطق های پرمعنای او شده اید. من از شما می پرسم: او کدام خیانت را به ایران روا داشته بود؟

من در آن زمان در روزنامه حقیقت به عنوان یک آذربایجانی به این حرکت مجلس شدیداً اعتراض کردم و نوشتم که «ما تعظیم در برابر گور کسانی که شما خان می نامید را افتخار محسوب می کنیم». من با نوشتن این عبارات جسورانه کوشیدم حس ملیت سوزانی را که در درونم شعله می کشید، تسکین دهم.^۸

عجبا! خیانت و گناه شیخ، غیر از داشتن نام آذربایجان چه می توانست باشد؟ يك حرف بسیار تلخ مرحوم میرزا کوچک خان در باره تهران به یادم افتاد. او می گفت: «برای آباد کردن تهران، همه ایران را ویران کرده اند. برای آباد کردن ایران باید تهران را ویران کرد.» من قصد تأیید این حرف را ندارم و ویران کردن

جانیات مرکز علیه جنبش های آزادی خواهانه ایالات، آذربایجان، گیلان و خراسان است. رجوع مجدد به این مقاله برای درک پیشینه اندیشه های فدرالیستی آزادی خواهانه پیشه وری بسیار سودمند است. (ر.ک به آخرین سنگر آزادی. ص ۱۷۹-۱۷۴)

^۸ - پیشه وری نوشته بود: «... سبب الغای قرار داد انگلیس و ایران، سبب اخراج قشون انگلیس، قیام آذربایجان و گیلان بود. آن قیام ها مقدس است. آن قیام ها هرچند گیلان و آذربایجان را خراب کرد، اما ایران را آزاد نمود. آن ارواح مقدس، آن خاک های پاک است که ما را وادار به نوشتن حقیقت می کند. ما آن قبور محترم را که شما نبش می کنید و می خواهید پایمال نمایید، معبود خود می دانیم. زیرا روح استقلال و آزادی را آن ها زنده کرده اند، آن ها شرافت تاریخ ایران هستند...» حقیقت شماره ۵۷ (همان جا)

تهران را توصیه نمی‌کنم. ولی حقیقتی نیز در این حرف [میرزا کوچک خان] وجود دارد و آن عبارت از سیاست جلدانه‌ای است که تهران علیه جنبش‌های آزادی خواهانه خارج [از تهران] و شخصیت‌های بزرگ این جنبش‌ها پیش می‌برد. خود همین میرزا کوچک خان نیز به طرزی بسیار وحشیانه کشته شد و سر او را به عنوان هدیه به رضاخان، دشمن غدار آزادی ایران فرستادند.

در حق کلنل محمد تقی خان پسیان - یکی دیگر از فرزندان خلف و قهرمان آذربایجان که در خراسان قیام کرد - نیز از این جنایت صرف نظر نکردند. همه این‌ها نشان می‌دهند که نیروی ارتجاع و استبداد- که در تهران ریشه دوانده است- در سرکوب جنبش‌های آزادی خواهانه خارج [از تهران] از هیچ جنایتی خودداری نخواهد کرد.

برای خاتمه دادن به این جنایت‌ها، باید قدرت آن‌جا را از طریق اختیارات محلی و ملی درهم شکست.^۹ آذربایجان اکنون نیز مثل هر دوره دیگر، باید پیشگام این امر باشد. انتظار آزادی از تهران اشتباهی بزرگ است. دست و بال دسته‌های آزادی خواه آن‌جا بسته شده است.

طبیعتاً ما نمی‌توانستیم حکومت ملی خود را به محض سقوط رضاخان به وجود آوریم. من در آن زمان [با نوشتن مقالاتی] در صفحات روزنامه «آزیر»، تلاش کرده بودم که امکان ناپذیر بودن این امر [یعنی انقلاب] را به جوانان اثبات کنم. آن هنگام حزبی که قادر به رهبری جنبش ملی و روند انقلاب باشد وجود نداشت. انقلاب فاقد رهبری نمی‌توانست نتیجه دهد. ولی اکنون وضعیت کلاً تغییر کرده و در اثر سه سال و نیم مبارزه، نیروهای جدید و جمعیت‌های نیرومند سیاسی وارد میدان شده‌اند.

^۹ - پیشه‌وری انجمن‌های ایالاتی و ولایتی را یکی از اهرم‌های جدی کنترل دولت مرکزی و جلوگیری از فعال‌مآیشایی آن می‌دانست. در مقدمه بیانیه ۱۲ شهریور نیز از این زاویه به مسأله برخورد شده است. گفته می‌شد که اگر این انجمن‌ها از بین نرفته بودند، رضا شاه قادر به استقرار استبداد خویش نمی‌گشت.

من اکنون قصد بحث درباره انقلاب و طرح آن را ندارم. می خواهم بگویم که امروز اگر خلق ما برای گرفتن حق و اختیارات خود اقدام نماید، امکان عملی کردن آن وجود دارد.

حکومت استبدادی که مرکز را اشغال کرده است، بی لیاقتی خود را دیگر نشان داده است. از مجلس شورا نمی توان هیچ انتظاری داشت. مستبدانی که در آن جا، جا خوش کرده اند، در مدت یک سال حتی موفق به تصویب یک قانون نشده اند. به وجود آمدن مشروطیت و حکومت ملی در وحله اول عبارت از تعیین بودجه کشور و دخل و خرج آن است.

انقلاب مشروطه ما نیز مانند انقلاب فرانسه برای عملی کردن این امر به وجود آمد. ولی مجلس چهاردهم ما قادر به حل این مسأله نگشته است. اکنون مالیات های گرفته شده و پول های صرف شده، همه غیر قانونی و دزدی محسوب می شوند. یکی از اشخاصی که من او را به وطن پرستی می شناسم، می گفت: تو در یکی از سخنرانی های از احترام به قانون و گردن نهادن به آن صحبت کرده بودی. من این را انکار نمی کنم. قانون محترم است. در کشور بی قانون عدالت، امنیت، انسانیت نمی تواند وجود داشته باشد. ولی قانون باید از هر دو طرف محترم شمرده شود.

ژان ژاک روسو، متفکر بزرگ انقلاب فرانسه در اثر خود کنترات سوسیال یعنی قرارداد اجتماعی می گوید: «پیمان باید دو جانبه باشد. اگر آن [پیمان] از یک طرف زیر پا نهاده شود، طرف دوم مجبور به رعایت آن نیست.»

از نظر روسو قوانین غیر از قرارداد میان مردم و دولت چیز دیگری نیست. اکنون آن هایی که در راس حکومت ما قرار دارند و کسانی که اکثریت مجلس ما را تشکیل می دهند، قانون هایی را که خودشان گذاشته اند و قراردادهایی را که خودشان نوشته اند، زیر پا نهاده اند. به همین خاطر ما مجبوریم آن قوانین را لغا شده محسوب کنیم.

علاوه بر این، آن‌ها همواره قانون را بازیچه خود قرار داده‌اند. زمانی که می‌خواهند آزادی را نابود کنند و حقوق و اختیارات خلق را سرکوب نمایند، قوانین را پیش می‌کشند و می‌کوشند از آن‌ها استفاده کنند. اما آن قوانینی که به سود مردم است فراموش کرده شده و به آرشوها سپرده شده‌اند.

یکی از دوستانم مثلی از یزدی‌ها نوشته بود: گویا در یزد روضه خوان دروغینی بود که وقتی بالای منبر می‌رفت غش می‌کرد و روی زن‌ها می‌افتاد. یکی از یزدی‌ها سرانجام به جان آمده و گفته بود: «آخوند! من نمی‌دانم همیشه به طرف بی‌بی چرا غش می‌کنی؟»

اکنون دولتیان ما هنگام غش کردن، همیشه روی بی‌بی می‌افتند. یعنی همیشه قوانین ظالمانه می‌گذرانند. از قانون‌های عادلانه، ما هیچ نشانی نمی‌بینیم.

ما آذربایجانی‌ها، اساس و ریشه قانون‌ها را به بهای قربانی‌های بزرگ گرفته‌ایم. خانناتی که حکومت مرکزی را ارثیه پدری خود حساب می‌کنند، عملاً آن را آب و جارو کرده و پنهان کرده‌اند. از قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی - که تأمین‌کننده حقوق و اختیارات ماست - سال‌هاست که اثری نیست. از آن آقایی که با من از قانون صحبت می‌کند، در این باره جواب می‌خواهم. او نمی‌تواند حربه‌ای جز حرافی داشته باشد.

ما باید حقیقت را به صراحت به مردم نشان دهیم. خواست‌های ما مبنای قانونی دارند. ما برای احیای قانون اساسی که تأمین‌کننده حقوق ملت‌ها و خلق‌هاست، به مبارزه پرداخته‌ایم. قانون اساسی بدون انجمن‌های ایالتی و ولایتی فقط می‌تواند کاغذ خشک و بی‌معنایی باشد.

به خاطر احترام به قانون و مقدس دانستن آن است که ما در درجه اول خواستار اجرای بزرگ‌ترین، اساسی‌ترین قانون - یعنی موضوع انجمن ایالتی هستیم.

من این حرف‌ها را فقط این‌جا نمی‌زنم. هنگامی که از چند روز فرصت پیش آمده استفاده کرده در مجلس شورای ملی حاضر شدم، با لحنی شدیدتر از این، از پهلوان

پنبه های موسوم به نماینده کار جدی طلب کردم. ولی حتی امید یک گام کوچک به سوی خلق را از آن ها نداشتم.

همان طور که گفتیم میان ما افرادی که به قول فارس ها کاسه های از آتش داغ ترند، کم نیستند. دیروز یکی از آن ها به من ایراد می گرفت و می گفت که: «باز هم می نویسید که دولت به آذربایجان اهمیت نمی دهد؟ باز هم می گوئید که مالیات های جمع شده از آذربایجان از بودجه ای که در آذربایجان مصرف می شود بیشتر است؟ آذربایجان چندان مالیاتی هم به تهران نمی دهد. ما باید از تهران متشکر باشیم که به ما خوب می رسد. اگر تهران نباشد ما از گرسنگی می میریم.»

من به عقل این آدم شک نمی کنم. ولی می بینید که تلاش برای تحمیل حرف های دروغ و مغرضانه به مردم، انسان را وادار به گفتن چه چیزها می کند؟

من به این آدم ناخلف گفتیم: آیا می دانی که رضاخان بیست سال تمام قندی را که منی چهار قران خرید، به ۱۸ قران فروخت؟ آیا نمی خواهی به فهمی که بیوه زنان زحمتکش آذربایجانی هنگام خریدن یک قوطی کبریت سه چهارم قران مالیات می دهند؟ حقیقت تلخ است، ولی باید گفت. من در مجلس صریحاً گفتیم که: «من می توانم این را با محاسبه دقیق نشان بدهم» پولی که از بودجه معارف به آذربایجان داده می شود، اگر به تعداد اهالی [آذربایجان] تقسیم شود، نمی توان واحدی برای نشان دادن آن پیدا کرد. من آن را به کبریت تبدیل کردم. نتیجه این شد که سهم هر نفر کمتر از [قیمت] یک چوب کبریت می شود.^{۱۰}

^{۱۰} - پیشه وری در جای دیگر نیز گفته است: «... بودجه ای که برای امور بهداری آذربایجان [تعیین کرده اند] اگر به تعداد اهالی [آذربایجان] تقسیم شود، حتی برای هر نفر یک [قرص] آسپرین نیز نمی رسد. اگر بودجه آموزش و پرورش [این ایالت] را [به تعداد اهالی] تقسیم کنیم، رقمی که آن را نشان دهد به دست نمی آید. من آن را به کبریت تبدیل کردم. نتیجه آن شد که به هر نفر کمتر از یک چوب کبریت رسید.» (آذربایجان ملی حکومتی نین اجتماعی- اقتصادی و مدنی تدبیرلری» نشر آ.د.ف. باکو ۱۳۵۴ صفحه ۳۵)

آن آدم کور و کر به قدری از مردم دور است که نمی‌تواند از حقوق ماهانه ۳۰ تومانی آموزگاران دبستان‌های ما در برابر ۱۲ ساعت [کار روزانه] با خبر باشد. اگر خبر هم داشته باشد، آن قدر به فصاحت و بلاغت خود مغرور است، که می‌کوشد این حقیقت آشکار را انکار کند.

روشن است که ما حرف‌های چنین آدم‌های فاسد، لجوج و فتنه‌جو نمی‌توانیم از راهی که در پیش گرفته‌ایم باز گردیم. من به او گفتم ما خواهیم کوشید به اهداف خودمان دست پیدا کنیم. اگر تو راست می‌گویی، بفرما جلو بیفت، تا ببینیم چه می‌کنی.

ما نمی‌توانیم به این حرف‌های بیهوده اهمیت بدهیم. باید کار و فعالیت کرد. مردم از حرافی، عبارت‌پردازی و وراچی خسته و مأیوس شده‌اند.

کاری که ما باید انجام بدهیم کار پیچیده‌ای نیست. قبل از همه باید برای انجمن شهر که برای اصلاح امور شهرمان انتخاب کرده‌ایم کار خود را شروع کند. تهران می‌خواهد حتی این ساده‌ترین حق ما را نیز پایمال کند. ماه‌هاست که مردم برای آباد کردن خانه خود، برای به جریان انداختن امور فرهنگی و محلی خود، انجمنی را انتخاب کرده‌اند. ولی وزارت کشور حتی آن را بر مبنای قوانین ظالمانه و ضد قانون اساسی رضاخان نیز تصویب نمی‌کند.

در نتیجه شهر به صورت قبرستان خرابه‌ای در آمده و در کوچه‌ها و خیابان‌های آن گند و کثافت از سر و روی آدم بالا می‌رود.^{۱۱}

در دنیا هیچ کشور مدعی دموکراسی وجود ندارد که دولت بتواند در امور شهرداری‌های آن‌جا دخالت کند. باید این سد منحوس که ساخته و پرداخته رضاخان است، درهم شکسته شود و شهرداری کار خود را شروع کند و شهر را از تبدیل شدن به یک خرابه نجات دهد.

^{۱۱} - درباره اوضاع اسفبار تبریز در این سال‌ها، پیشه‌وری در «ره آورد سفر تبریز» (آزیر ۲۶ خرداد ۱۳۲۳) گزارشی چاپ کرده است.

ما در مسأله آب دیدیم که کمیسیونی که خیلی ساده انتخابش کردیم، توانست چندین روز آب محلات مهم شهر را تأمین کند. اگر این کار ادامه پیدا کند، می تواند نتایج بسیاری داشته باشد. کارهای دیگر نیز بر همین قرار است.

باید همت کرد و کار کرد. از وزارت خانه های تهران که در دست خائنین است باید یک باره قطع امید کرد. علاوه بر این در اثر شرایطی که مرتجعین به وجود آورده اند، سراسر ایران در حالت هرج و مرج است. در اصفهان و شیراز و شهرهای جنوب کشور نیز مانند مازندران و گرگان آشوب و شورش هایی شروع شده است. حتی دولت قادر به جلوگیری از آشوب ها در خود تهران نیست. هر چند که حکومت نظامی اعلام شده و دیده شدن در ساعات پس از ساعت ده در شهر ممنوع گشته است ولی حفظ مال و جان مردم ناممکن شده است.

فرقه دموکرات آذربایجان در چنین شرایطی، با انتشار بیانیه ای فعالیت خود را آغاز کرده است. در مدتی که کمتر از یک هفته نیست، آرامش عمیقی در شهرمان و در همه آذربایجان مشاهده می شود. گویی خلق یک مرکز ثقل، یک پناه گاه پیدا کرده است. اعمال مخل امنیت عمومی ساکت گردانیده شده و عناصر شلوغ کن سرچایشان نشانده می شوند.

اکنون از نظر امنیت و آرامش، آذربایجان از تمام جای ایران خیلی جلوتر است. فرقه این موفقیت را به فال نیک گرفته سیاست صلح و امنیت خواهانه خود را ادامه خواهد داد.

بیانیه تاثیر بسیار عمیقی در خارج [از آذربایجان] به جا گذاشته است. دشمنان ما، به خصوص مستبدین پایمال کننده حقوق خلق های ایران - که در تهران نشسته اند- آن را خوانده و به لرزه در آمده اند.

ما با به وجود آوردن حزبی بزرگ به جهانیان ثابت خواهیم کرد که لیاقت و قدرت آن را داریم که خانه خود را بدون کمک بیگانه اداره کنیم. (ابراز احساسات شدید حضار)

من نمی خواهم درباره حزب مان زیاد صحبت کنم. این اندازه می توانم بگویم که حتماً بیانییه مان را خوانده اید و تأثیر عظیم آن در آذربایجان را از این جا می دانید که، از شلوغی و هرج و مرجی که سراسر ایران را فرا گرفته، این جا اصلاً خبری نیست.

خواه در شهرها و خواه در دهات، مردم به حزب اعتماد می کنند و شعارهای حزب در باره امنیت را با حسن نظر استقبال می کنند. در ایران که مانند دریا در تلاطم است، آذربایجان حکم یک جزیره ساکت و آرام را دارد.

بیانییه مان در تهران مانند بمبی سر و صدا کرده است. علیرغم توزیع بسیار کم بیانییه در آن جا، در زمان بسیار کمی توجه خلق را به خود جلب کرده است. تحت تأثیر آن، کابینه صدر- که خود را به زور به خلق ایران تحمیل نموده - متزلزل گشته است و نمایندگانی که نوکران پست ارتجاع اند دست و پای خود را گم کرده اند.

بسیار محتمل است که در نتیجه ضربه ای که زده ایم، کابینه صدر سقوط کند و به جای آن موقتاً یک کابینه محلل و یا کابینه ای آزادی خواه بر سر کار آورند. ولی این بچه گول زنک ها نمی توانند ما را اغفال کنند. ما برای آن که بتوانیم آزادی را نه برای سه چهار روز، بلکه برای همیشه تأمین نماییم، باید مرکز ثقلی را که در این جا به وجود آورده ایم حفظ کنیم و آن را مانند مشتی بر بالای سر مرتجعینی که در مرکز برای نابودی آزادی می کوشند نگه داریم.

علاوه بر این، آرامش و امنیتی که پس از آغاز فعالیت حزب ما به وجود آمد نشان داد که خلق ما لیاقت آن را دارد که خود را اداره کند.

ما هنوز فرصت انتشار مرام نامه مان را پیدا نکرده ایم. آن را در کنگره حزب مان - که در آینده نزدیک فراخوانده خواهد شد - تصویب کرده و به اطلاع عموم خواهیم رساند. ولی با این همه مقاصد اساسی مان از مردم مخفی نیست. ما آن را در بیانییه مان با زبانی ساده بازگو کرده ایم.

ما باید در درجه اول امنیت را برقرار کنیم و سپس انجمن ایالتی را - به عنوان یک مرکز ثقل- جهت اداره نهضت ملی مان و تامین آزادی ایران به وجود آوریم. وظیفه فرقه چیز دیگری است. آن را نمی توان جایگزین دولت و حکومت کرد. فرقه تلاش می کند چشم مردم را باز کند، آن ها را زیر نظم مستحکمی درآورد و از این طریق منافع عموم را تأمین کند. اداره امور حقوقی، فردی و اجتماعی مردم وظیفه سازمان دولت است. شکل این تشکیلات انجمن های ایالتی و ولایتی خواهد بود.

اختیارات انجمن های ایالتی بسیار گسترده است. آن ها می توانند در تمام امور ادارات دولتی دخالت [رسیدگی] کنند و مسائل مالی فرهنگی و بهداشتی ایالت را مستقلانه بررسی نمایند و در این زمینه ها تدابیر جدی اتخاذ نمایند.

قانون اساسی به همه خلق های ایران، از جمله خلق آذربایجان این اختیار را داده است. می دانید که انجمن آذربایجان نقش بزرگی در تاریخ مشروطیت ایران بازی کرد. از شرکت کنندگان آن انجمن خوشبختانه آقای رفیعی (نظام الدوله) در این مجلس تشریف دارند. خود ایشان هم از جمله مؤسسين حزب مان هستند. آقای مستشارالدوله هم از اعضای این انجمن تاریخی هست.

خود این شخصیت ها شاهد زنده و سند و برهان محکم آن حقوق و اختیارات وسیعی هستند که ما مردم آذربایجان [در انقلاب مشروطیت] به دست آورده ایم. می خواهم حقیقت بزرگی را با شما در میان بگذارم. معروف است که می گویند: «حق را باید گرفت. آن را نمی دهند.» به نظر من این شعار کامل نیست. به نظر من شاید گرفتن حق کار آسانی باشد، ولی باید به توان آن را حفظ کرد.

اگر مشروطه خواهان قهرمان ما به این نکته توجه می کردند و اغفال نمی شدند، اکنون آذربایجان و یا شاید کل ایران یکی از کشورهای بسیار آزاد و بسیار دموکراتیک جهان بود و این فقر و فلاکت و گرسنگی و بدبختی دامن گیر ما نمی گشت.

مردم آذربایجان چهل سال قبل با تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی رشد و استعداد سیاسی خود را نشان داده است. [اکنون] فرقه ما این بلوغ و شایستگی را به جهانیان اثبات کند و موانع موجود بر سر راه [تشکیل انجمن ها] را از میان بر دارد. دموکراتیسم مترقی ترین و عالی ترین تفکر است. ما باید بکوشیم آن را به تمام معنی عملی کنیم. ما با تمام نیرو کوشش خواهیم کرد که همه افراد ملت بتوانند در امور دولت مداخله کند و اراده هر فرد بتواند در سرنوشت کشور موثر واقع شود.

گذشته از این، اصلاحات بزرگی را در پیش داریم. در حله اول باید اختلافات موجود میان دهقانان و ارباب ها را به طرز عادلانه ای حل و رفع کنیم.^{۱۲} سپس مسأله فرهنگ و بهداشت است که به نظر ما از مسائل بسیار مهم است. ملتی که فرهنگ و بهداشت نداشته باشد، قادر به حفظ استقلال، حیات و آزادی خود نخواهد بود.

من در یکی از نطق های گذشته ام - زمانی که فرانسه هنوز تحت اشغال نیروهای آلمان قرار داشت، در همین مکان گفته بودم که ملت فرنگ [فرانسه] زنده خواهد ماند و حیات خود را در آزادی ادامه خواهد داد. این پیغمبری نبود. من از فرهنگ، مبارزات تاریخی، دانش و بهداشت آن ملت مدنی [متمدن] کاملاً اطلاع داشتم. یکی از بزرگ ترین آرزوهای ما باسواد شدن عموم خلق است. یک خلق باسواد و تندرست در برابر ستم و فشار سر خم نمی کند. فرق بزرگ میان انسان ها و حیوانات نیز در همین است.

انسان مخلوقی اجتماعی است؛ تنها زندگی نمی کند؛ هدفش فقط تأمین زندگی شخصی خودش نیست. انسان به خاطر جامعه زندگی می کند و به همین جهت باید منافع اجتماع را بر منافع شخصی خود ترجیح دهد.

^{۱۲} - حکومت ملی دموکراتیک آذربایجان از آن جا که مالکیت خصوصی را محترم اعلام کرده بود، به جای طرح شعار الغای مالکیت فئودالی، همواره از فرمول «حل عادلانه اختلاف میان دهقانان و ارباب ها» استفاده می کرد.

اگر هر کس تلاش می کرد که گلیم خود را از آب بیرون بکشد، شخصیت های بزرگ، قهرمانان فداکار و انسان های رشیدی که جان خود را در راه وطن و ملت فدا کردند، به وجود نمی آمدند. این فداکاری فقط محصول دانش، فرهنگ و تشکیلات است. ما باید عادت کنیم که منافع توده مردم را بر منافع خود ترجیح دهیم و از این طریق خلق مان را از فلاکت آزاد کنیم.

افتخار و سربلندی در ثروت و مکنت و زندگی شخصی نیست. انسان های سربلند جهان عموماً کسانی بوده اند که به مردم خدمت کرده اند. باید جوانانمان را با این روحیه تربیت کنیم: اگر می خواهی افتخار و شرف به دست آوری، به خلق خدمت کن. این را همه باید بدانند و مزه افتخار ناشی از این کار را بچشند.

ما می توانیم از تاریخ خیلی حرف بزنیم. گذشته ما سرشار از افتخار است. ولی این کافی نیست. افتخار و شرف را باید خودمان با داستان خود به چنگ آوریم. سخن حکیمانه سعدی باید درس عبرتی برای ما باشد:

میراث پدر خواهی علم پدر آموز کاین مال پدر خرج توان کرد به ده روز
ما نمی توانیم تلاش های پدران خود را سرمایه خودمان قرار دهیم و خرج کنیم تا تمام شود. به جای آن باید از شجاعت، رشادت و فداکاری آن ها تقلید کنیم، راه آن ها را دنبال کنیم و مانند آن ها خود به افتخار و شرف نائل شویم.

یکی از مسائل مهم که فکر ما را به خود مشغول می کند، مسأله زبان است. مسأله زبان یکی از مسائل بسیار مهم و اساسی برای ما آذربایجانی هاست.

مسأله فرهنگ را نمی توان با لایقیدی از سر باز کرد. زیرا حیات ملت وابسته به آن است. بدبختانه تا به امروز اداره کنندگان کشورمان این موضوع را سرسری گرفته و اهمیتی به آن نداده اند.

گذشته از این، آذربایجان از نظر فرهنگ و معارف وضع خاصی دارد. اهالی [آذربایجان] از قرن ها پیش به زبان معینی حرف زده اند. کسانی که می خواهند

این زبان را با تدابیر ساده و خشن عوض کنند، دلیل قانع کننده ای [برای این کار] ندارند.

تحمیل یک زبان بیگانه به یک کودک شش-هفت ساله که تازه به حرف زدن افتاده، یک جنایت است. متخصصین تعلیم و تربیت عصبانیت اکثر آذربایجانیان را نتیجه این موضوع می دانند.

ممنوعیت خواندن و نوشتن به زبان مادری به معنی جلوگیری از تکامل فرهنگ است.

۵ میلیون اهالی شهر و ده به جای خود، حتی کسانی که در مدارس محلی تحصیل می کنند، نمی توانند تا آخر عمر زبان فارسی را درست تلفظ کنند.

قبل از آن که رضا خان بر سر کار آید و سیاست در هم شکستن آذربایجان را شروع کند، تناثرهای ملی ما در آذربایجان به سرعت در حال ترقی بود. مردم، چه زن و چه مرد با کمال میل آثار هنرمندانمان را تماشا می کردند و از این طریق ملت ما از جهت اخلاق و معنویات نیز پیشرفت می کرد. درست از زمانی که زبان تناثر ما را به زور فارسی کردند، سالن های نمایش نیز ناچار بسته شدند. زیرا اکثر مردم ما قادر به فهمیدن این زبان نیستند.

کسانی که [تکلم به] زبان [آذربایجانی] را مخالف وطن پرستی حساب می کنند، واقعا باید آدم های جاهلی باشند. زیرا این کار تازگی ندارد. هنوز هم واعظ های ما در مسجد و منبر مردم را با زبان مفهوم مردم، یعنی با زبان آذربایجانی به انجام فرایض دینی فرا می خوانند. ما از مخالفین زبان آذربایجان می پرسیم: چه قباحتی این جا هست. چرا از یک زبان می شود در منبر استفاده کرد ولی در مدرسه نه؟

وانگهی مسأله خواندن و نوشتن به زبان آذربایجانی تازگی ندارد. چهل و چند سال پیش افتخار فرهنگ ایران، حاج میرزا حسن رشیدی در مدرسه ای که در تبریز تأسیس کرده بود، دوره ابتدائی را به زبان مادری تدریس می کرد. کتابی که او در آن

هنگام تألیف و منتشر کرد، اکنون در دست ماست. گذشته از این، تعداد افرادی که در این جا خواندن و نوشتن را با زبان مادری شروع کرده اند، کم نیستند.^{۱۳} شنیده ایم که آقای فیوضات و آقای رضا زاده شفق زمانی به این زبان در مدارس آذربایجان تدریس کرده اند.

گذشته از این ها من در دهات و شهرهای کوچک معلمانی را دیدم که به این زبان [یعنی زبان فارسی] خطاب به دهقانان و اصنافی که زبان فارسی نمی دانند، در موضوع فرهنگ سخنرانی می کردند. خشن ترین شکل این کار را سال گذشته در سلماس دیدم. من کلمه سلماس را عمداً به کار می برم. زیرا ما ارادتی به شاپور علیرضا نداریم. کلمه شاپور جنایات اخلاقی این فرد را در پیش چشم مجسم می کند. خیابان ستارخان را خیابان پهلوی نامیدن گوش های ما را می خراشد و روحمان را می آزارد. در تبریز نمی شود خیابانی را به اسم رضاخان - جلال آذربایجانی ها- نام گذاری کرد.

این خیابان را مردم تبریز بنام قهرمان ملی خود ستارخان نامیده اند. پست خانه ما باید یک بار این را بفهمد و نامه های ارسالی به آدرس [خیابان] پهلوی را پس بفرستد. در تبریز خیابان پهلوی وجود ندارد. بزرگ ترین خیابان تبریز به نام سردار بزرگ ما است و به این نام باید شناخته شود.^{۱۴}

^{۱۳} - مقصود کتاب وطن دلی است که حاج میرزا حسن رشیدی برای آموزش کودکان آذربایجانی تألیف کرده و در اوایل قرن اخیر در تبریز تدریس می کرد. پیشه وری دو هفته بعد از انتشار این بخش از سخنرانی اش، در روزنامه آذربایجان شماره ۲۳، (۱۶ مهر ۲۴) مقاله جداگانه ای در توضیح این بخش تحت عنوان وطن دلی با امضای سمندر منتشر کرد.

^{۱۴} - فرقه پس از آن که قدرت دولتی را در آذربایجان به دست گرفت، اصلی ترین خیابان تبریز یعنی خیابان پهلوی را رسماً به ستارخان تغییر نام داد. این خیابان پس از شکست نهضت دوباره به نام پهلوی ها نامیده شد.

در آخر باز تکرار می‌کنم. ما به استقلال ایران کاملاً علاقمندیم. دادن وجبی از خاک آن به دیگران به هیچ عنوان در میان نیست. آن چه ما می‌خواهیم حقوق داخلی و مختاریت فرهنگی است. مسأله زبان جزئی از این [مختاریت] است.

ما همان طور که در بیانیه مان گفته ایم، در فکر آن هستیم که امور خانه خود را خود اداره کنیم و در این راه با تمام نیرو تلاش خواهیم کرد.

آنان که می‌خواهند خلق‌های ایران را در اسارت نگه دارند باید بار دیگر متوجه این نکته باشند.

(نطق آقای پیشه‌وری که تأثیر عمیقی در حاضرین به جا نهاده بود، با ابراز احساسات شدید و کف زدن‌های طولانی خاتمه یافت.)

سید جعفر پیشه‌وری

روزنامه آذربایجان. دوره دوم، شماره ۴ (یکشنبه ۲۵ شهریور)، شماره ۵ (دوشنبه ۲۶ شهریور)، شماره ۶ (سه‌شنبه ۲۷ شهریور)، شماره ۷ (چهارشنبه ۲۸ شهریور)، شماره ۸ (پنج‌شنبه ۲۹ شهریور)، شماره ۱۰ (یکشنبه اول مهر)، شماره ۱۱ (دوشنبه ۲ مهر)، شماره ۱۲ (سه‌شنبه ۴ مهر)

م - جوادزاده (پیشه‌وری)

ترجمه: سیروس مددی

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴